



گوگل و شیگل!

تا که عمامه کفن یا که چماق تکفیر
نشکند، جبهه‌شان حل معما نشود

«حق طلبی» و طرفداری از «حق» در کوچه و خیابان، در واقع سرکوب «آزادی فرد» و نفی «حق بی طرفی» انسان، به عنوان فراسوی نیک و بد است. همین «حق طلبی» است که زمینه‌ساز یکجانبه‌گرایی و قانون شکنی خواهد شد. و آفرین بر «گوگل» که طرفداری خود را از «جبهه حق» پنهان نمی‌کند! بله، موتور جستجوی «گوگل» از هم اکنون یک «مشروعیت» ۹۹ درصدی برای حکومت اسلامی تأمین کرده و با اطمینان فراوان «راهپیمائی باشکوه ۲۲ بهمن» را در بوق گذاشته. البته شرکت گوگل «حق» دارد از راهپیمائی ۲۲ بهمن طرفداری کند. «انقلاب» شکوهمند بهمن ۱۳۵۷، اگر



می‌کنیم. از نظر ما جنگ زرگری بین دو جناح حکومتی، با هدف پایمال کردن اساس آزادی انسانی یعنی «حق بی‌طرفی» به راه افتاده. پیشتر گفتیم که جهت دستیابی به این هدف «مقدس» پولاریزاسیون جامعه پیرامون دو جبهه حق و باطل الزامی می‌شود. ۳۱ سال پیش با ترور کامران نجات‌اللهی، و جنجال رسانه‌ای همین شیوه مقدس بر ملت ایران تحمیل شد و آنگلو ساکسون‌ها هنوز هم بر تداوم چنین شیوه‌هایی پای می‌فشارند. همچنانکه بارها گفته‌ایم سیاست استعمار «تداوم» دارد. و حضور استعمار انگلستان در ایران و در کل منطقه از سابقه‌ای «کهن» برخوردار است.

برای ملت ایران جز سرکوب و توحش و تاراج هیچ ارمان دیگری نداشته، برای آنگلو ساکسون‌ها که سود فراوان به همراه آورده، و همین کفایت می‌کند. به عبارت دیگر، «درود بر انقلاب، گوربابای ملت ایران!» از اینرو منطقی شایسته است آنگلو ساکسون‌ها و شرکای‌شان در گروه ۷، با جشن و پایکوبی مراسم بزرگداشت پرسودترین «چپاول قرن» را در کشورهای خود برگزار کنند.

ما به عنوان طرفدار دمکراسی و «حقوق انسانی»، نه تنها با «جنبش سبز» که با کل حکومت اسلامی مخالف‌ایم، و علیرغم فشارهای تبلیغاتی، بر حفظ «حق بی‌طرفی»، به عنوان رکن اساسی «آزادی انسان» در جامعه تأکید



سفله‌پروری، قانون‌شکنی، ترور، ایجاد آشوب‌های خیابانی با توسل به دستاربند و اوباش از جمله ابزار شناخته شده سیاست بریتانیا در ایران است که نخستین مورد آن صدور فتوی میرزای شیرازی برای مقروض کردن بانک شاهی بود. پیشتر به این موارد اشاره کرده‌ایم پس دلیلی برای تکرار ماجرای مزدوری دستاربندان وجود ندارد. آنچه حائز اهمیت است، بفرزونی گستاخی و وقاحت استعمار انگلوساکسون‌های دو سوی آتلانتیک است که دیگر خود را ملزم به «حفظ ظاهر» نیز نمی‌بینند.

ایران به روزگار تجدد چه داشت گر
مفتی و شیخ و مفتخور و روضه‌خوان نبود

در دوران سلطنت قاجار برای حفظ منافع انگلستان تقابل بین «شیخ و شاه» سنتی به راه افتاد. پس از سرکوب مبارزان مشروطه و کودتای کلنل آیرون‌ساید، جهت ممانعت از استقرار جمهوری در ایران به آخوند مدرس متوسل شدند و به این ترتیب بود که کلنل میرپنج نتوانست بجای سلطنت قاجار «جمهوری» اعلام کند! در نتیجه مدرس هم به عنوان مخالف استبداد به «قهرمان» تبدیل شد! حال آنکه گذشتگان ما، زمانیکه کاروان خردجال در نوفل‌لوشاتو اطراق کرده و مطالبات گروه برژینسکی، یعنی «رفتن شاه» را به عنوان مطالبات «مردم» به گوش جهانیان می‌رساند، می‌گفتند، «همین آخوندهای پدرسوخته ۶۰ سال پیش با جمهوری مخالفت می‌کردند ... می‌گفتند

سلطنت می‌خواهیم، و امروز همین آخوندها با سلطنت مخالف شده‌اند ... چقدر این آخوندها پدر ... «بله، تأکید بر «پدرسوختگی آخوندها» تکیه کلام نسل مشروطه بود که «مدرس» را به عنوان «مخالف جمهوری» شناسائی می‌کردند. خوشبختانه در ایران «نگرش تاریخی» ممنوع است، چرا که نگرش علمی به عنوان یکی از صور «آزادی‌بیان» دکان «تبدیل مزدور به قهرمان» را کساد خواهد کرد و کسی نمی‌تواند «مقدس» انگاشته شود. خلاصه اگر رخدادهای تاریخی در ایران به صورت علمی بررسی می‌شد، امروز ایرانیان قادر بودند با ابعاد زیان‌های ناشی از «حق‌طلبی» یعنی «یکجانبه‌گرایی» و قانون‌شکنی‌های محمد مصدق و روح‌الله خمینی بهتر آشنا شوند. و در اینصورت دیگر هیچ عقل سلیمی به ملی کردن نفت یا اشغال سفارت آمریکا و جنگ با عراق افتخار نمی‌کرد، و تحریم اقتصادی را نشان «پیشرفت» نمی‌دانست. با در نظر گرفتن این نکات پیش‌پاافتاده می‌توان دریافت که حکومت اسلامی در آشوب‌های «جنبش سبز» شریک است، چرا که طی ۸ ماه اخیر شاهد قانون‌شکنی «دو سویه» هستیم. هم از سوی رهبران جنبش سبز و هم از طرف قوه قضائیه جمکران.

کار با شیخ حریفان بمدارا نشود
نشود یکسره تا یکسره رسوا نشود

زمانیکه شورش به راه می‌افتد، منطق حکم می‌کند
که سران شورش دستگیر شوند. در جمکران، از آنجا



که حکومت واژگونه و به قولی «معنوی» است، سران شورش به مصاحبه بارسانه‌های غرب و صدور بیانیه‌های پوچ مشغول می‌شوند، و همدستان‌شان نیز به عنوان «زندانی سیاسی» در رسانه‌ها به عموم معرفی خواهند شد. و قوه قضائیه با اعدام غیرخودی‌ها می‌کوشد برای سران آشوب بازار گرمی کرده آنان را «طرفدار آزادی‌ها»، به ویژه طرفدار آزادی زندانیان سیاسی و مخالف با اعدام معرفی کند! حال آنکه فعله فاشیسم به ویژه موسوی و کروبی نمی‌توانند مدافع «آزادی مطبوعات» و «آزادی زندانیان سیاسی» باشند. برای میرحسین موسوی و شیخ کروبی، «زندانی سیاسی» به همان ساواکی‌های حکومتی نظیر تاج‌زاده، امین‌زاده، اورام یزدی یا عمله تحکیم وحدت محدود می‌ماند، یعنی به کسانیکه «متدین» و «مومن» و قانون‌شکن و سرکوبگراند. مطبوعات هم فقط در چارچوب توحش و تقدس می‌توانند «آزاد» باشند. همچنانکه در «بهار عاظادی» و کلا طی ۸ ماه نخست وزیری نکبت‌بار شیخ مهدی بازرگان این «آزادی مطبوعاتی» را شاهد بودیم. پس بهتر است «حق‌طلبان» محترم جنبش مزور سبز سکوت اختیار کنند. کسی که خارج از چارچوب قوانین «حق‌طلبی» می‌کند سرکوبگر و قانون‌شکن است و به همین دلیل نمی‌تواند مدافع «آزادی بیان» باشد. این همان استدلال شاپور بختیار بود در برابر «حق‌طلبان» حرفه‌ای که به دلیل مخالفت با دمکراسی و گذار قانونی به یک حاکمیت دمکراتیک هم صدا با لباس شخصی‌های ساواک، عربده «مرگ بر بختیار» سر می‌دادند.

پیش از ادامه مطلب یادآور شویم سخنان شاپور بختیار در سایت آخوندپرور «زمانه» تحریف شده. «سیدآورام

نبوی» و همکاری که به آرشیو صدا و سیمای جدام زده جمکران دسترسی دارند، از طریق «بازنویسی» سخنان بختیار می‌کوشند خمینی را از زبان بختیار یک «روحانی قابل احترام» معرفی کنند که می‌توان با او «مذاکره» کرد! اینان چنین القاء می‌کنند که بختیار با خمینی «مذاکره» کرده، حال آنکه چنین ادعائی دروغ محض است. نخست اینکه بختیار می‌دانست با «خروج شاه» کودتا غیرقابل اجتناب خواهد بود و دولت وی یک دولت موقت است. دیگر اینکه بختیار، برخلاف شیخ مهدی هیچ ارادتی به آخوند جماعت نداشت، و اگر به وصیت‌نامه‌اش عمل می‌کردند، شاهد حضور آن «آیت‌الله» پاریس‌نشین هم بر مزار وی نمی‌بودیم. بگذریم! در هر حال، شاپور بختیار همچنانکه گفتیم با پذیرفتن حکم نخست‌وزیری چندین محفل مزدور و «حق‌طلب»، از جمله «جبهه ملی»، «نهضت عاظادی» و حزب توده و دیگر شاخک‌های‌اش را عملاً در تاریخ ایران رسوا کرد. و خوشبختانه دامنه این رسوائی همچنان رو به گسترش است. مهدی بازرگان، فرخ نگهدار، کیانوری و... همگی در سنگر مزدوری برای دفاع از «حق استعمار» قیام کردند و هیچکس نمی‌تواند با توسل به «تحریف»، خیانت‌شان را به «خدمت» تبدیل کند.

سایت حزب توده امروز «چهار شعار» پوچ و گوساله فریب برای راهپیمائی پرشکوه ۲۲ بهمن روی خط گذاشته که خاطر «مردم متدین» میرحسین موسوی را نیازارد و «ساختارشکن» هم نباشد! شعارها گرچه در ظاهر بر محور «اقتصاد» متمرکز شده، در واقع محوری جز کشک ندارد: «کارخانه‌ها آباد باید گردند»، «با پول نفت چه کردید»،



«دولت تولید ملی، فریاد هر ایرانی» و «ما کار می‌خواهیم.»
بله، بدون «تحریف»، کار فعله فاشیسم لنگ می‌ماند و
در نتیجه نمی‌توانند «حق طلبی» کنند! «آبادی کارخانه»
دیگر چه صیغه‌ای است؟ باید در کارخانه‌ها درخت و گل
بکارند؟ یا مگر میزان درآمد نفت برای شما «مشخص»
است که حساب می‌طلبید؟ محض اطلاع توده‌ای‌های
شریف و مردم‌فریب بگوئیم، اخیراً دولت عراق با یکی
شرکت‌های غربی قراردادی بسته که بر اساس آن برای هر
بشکه نفت مبلغ ۵ دلار، بلکه فقط پنج دلار دریافت خواهد
کرد آنها هم به صورت «اعتبار» برای واردات! متأسفانه
نفت بشکه‌ای ۸۰ دلار برای کشورهای جهان سوم نیست،
اما از همین پول نفت است که مخارج «حزب» شما و
دیگر فعالان هم‌سنگرتان در خاک‌ریز «حق» و «حق طلبی»
پرداخت می‌شود! حال بپردازیم به شعار «دولت تولید ملی»
که خیلی جنبه «اقتصادی» هم دارد! این «دولت» چه نوع
کالائی باید «تولید» کند، از چه طریق و با کدام امکانات؟
از این گذشته «تولید» کذا را به کدام «خریدار» بفروشند؟
نکند شما هم خواهان بازگشت به دوران صدارت «موسوی»
روشن‌ضمیر شده‌اید که تولیدات «مرغوب» داخلی را به زور
کوپن‌های تحمیلی به «مردم» می‌فروخت؟

در زمان موسوی اقتصاد خیلی «پیشرفت» کرده بود، و
آن‌ها که بیرون زندان و خارج از جبهه بودند به دلالی و
خرید و فروش «کوپن» مواد غذایی و بنزین در بازار سیاه
«اشتغال» داشتند. همچنین تعاونی‌های اسلام برای مواد
غذائی «کوپنی» یک مسواک تولید داخل هم به «مردم»
تحمیل می‌کردند! مسواک کذا یک میله پلاستیکی بود
با چند «شوید» که فقط به درد سطل زباله می‌خورد.
اما لیوان‌های «تولید ملی» هم داشتیم که به اراده الهی
خود به خود ترک برمی‌داشت و می‌شکست! نمی‌دانیم

حزب توده از این قماش «تولیدات» می‌طلبد، یا مثل
میرحسین «منظورش» چیز دیگری است و نمی‌گوید؟!
باری آخرین شعار حزب کذا، یعنی «ما کار می‌خواهیم»
خیلی منطقی‌تر به نظر می‌رسد، اما رفقا نمی‌گویند چه
نوع کاری می‌خواهند! مسلماً هر نوع کاری به اینان ارجاع
شود، می‌پذیرند! تاکنون که به هر «کاری» تن داده‌اند.

اگر بخواهیم شعارهای حزب توده را با پوچ‌پردازی‌های
امثال حبه انگور ترانس ژنیک، یعنی فرخ نگهدار یا صبیئه
سیامک پورزند مقایسه کنیم می‌توانیم بگوئیم، اینان،
«سیاست سبز» صدر اسلام، و حزب توده هم «اقتصاد»
آنرا ارائه می‌دهد. گروه اول، با ارائه ویراست نوینی از
روضه امام حسین به ستایش مرگ و شورش و حق طلبی
در صحرای کربلا مشغول است، در حالیکه حزب شریف
توده از آنجا که «از علی به سوسیالیسم رسیده» در واقع
«اقتصاد» صحرای کربلا را در پوشش قصه «شنگول و
منگول» ترانس ژنیک سازمان سیا به ما ارائه می‌کند:
«منم، منم مادر مهربونتون، کارخانه‌ها، آباد باید گردند!
شنگول من تو بردی، با پول نفت چه کردید! منگول من
تو خوردی، ما کار می‌خواهیم! یالله بیا به جنگ من!»

بله این است پروپاگاندا انگلوساکسون‌ها در زمینه اقتصاد
و سیاست کشورمان که بخشی از آن را از زبان دارودسته
میرحسین و حزب توده و بخش دیگر را از رسانه‌های
رسمی حکومت می‌شنویم تا «وقت» انگلوساکسون‌ها تلف
نشود که گفته‌اند «وقت طلاست!» یعنی «تایم ایز مانی»!

به دلیل «مانی» بودن «تایم» است که روند سرکوب
استعماری سریع‌تر شده. برای ارائه نمونه‌ای از شتاب روند



استعمار در ایران کافی است به زمانی بازگردیم که کودتای کلنل آبرون سایید به آخر خط می‌رسید، و ارتش هیتلر پیروزمندانه به دروازه‌های مسکو نزدیک می‌شد، یعنی در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱. حدود دو ماه پس از عملیات هیتلر است که ارتش انگلستان، به بهانه مخالفت رضاشاه با اخراج مستشاران نظامی آلمان، جنوب ایران را اشغال می‌کند و ارتش سرخ هم شمال کشور را. و رضاشاه که با حمایت انگلستان از اخراج مستشاران آلمانی خودداری می‌کرد، ناچار به ترک کشور می‌شود. برای ناظر بی‌طرف عجیب است که رضاشاه با نادیده گرفتن اولتیماتوم شوروی و نشنیده گرفتن ابراز ناخرسندی «ظاهری» انگلستان ناگهان از سلطنت استعفا داده و کشور را هم ترک کند! در هر حال، موضوع وبلاگ ما یکجانبه‌گرایی رضاشاه نیست، شتاب‌گیری روند سرکوب و خوش رقصی محمد مصدق است. پس از استعفای رضاشاه، مصدق یک‌بار دیگر زمینه اشغال ایران توسط ارتش سرخ را فراهم می‌آورد و بعد هم با حمایت انگلستان و فدائیان اسلام به صدارت منصوب می‌شود تا ارواح شکمش برای «حفظ منافع ملی»، نفت را ملی کند و ضمن پیشخدمتی برای کنسرسیوم در جایگاه قهرمان ملی و «مخالف شاه» هم بنشیند!

البته آنروزها کسی نمی‌دانست که بعضی وزرای قهرمان ملی، در کارخانه رجاله پروری به پیشخدمتی مشغول بوده‌اند! البته پیشخدمتی به معنای واقعی و نه در معنای مجازی. چرا که همه نمی‌توانستند با دیپلمات‌های ارشد بریتانیا ملاقات کنند و آن‌ها که از نزدیک شاهد مسائل بودند، اهل «حق‌طلبی» نبودند، با امور «مرز پرگهر» آشنائی داشتند و می‌دانستند که در کشور افراد زیادی جویای «کار» هستند. می‌بینیم که حزب توده هنوز هم «کار» می‌خواهد! باری پس از ملی شدن نفت، حضرت مصدق در احمدآباد ضمن قرقه

کردن افتخارات، برای دیگران «کاریابی» می‌فرمودند و اینگونه بود که «نهضت منفور عاظادی» یعنی فدائیان فکل کراواتی اسلام دست در دست اوباش دستاربند «حزب» تشکیل دادند و ... و سیاست گسترش اسلام رونق گرفت تا رسیدیم به اصلاحات ارضی و «حق‌طلبی» روح‌الله خمینی و آشوب‌های خیابانی که ایشان را همچون مصدق در جایگاه خیابانی «مخالف شاه» تثبیت کرد. پس از ۱۵ سال، که ۱۳ سال آن به دوران نکبت‌بار هویدا، یعنی ثبات ابتدال و خشونت و سرکوب گذشت و دو سال دیگر به آشوب‌های خیابانی، با کوشش شبانه‌روزی «بی‌بی‌سی» و ساواک و شهربانی اجماع «پیرامون نفرت» تحقق یافت و رسیدیم به کودتای پرشکوه ۲۲ بهمن که امسال شرکت «گوگل» هم آنرا جشن گرفته! بقیه ماجرا هم که برای همه آشناست. امام آمدند یک دولت خیابانی و «مردمی» تشکیل دادند که «مردم» آن ماشالله قصاب و زهراخانوم بودند. بعد همین مردم «حق‌طلب» سفارت آمریکا را اشغال کردند، و حقوق‌شان روز به روز افزایش یافت تا اینکه از حق پوشش اجباری، حق سنگسار و شلاق خوردن در ملاء عام، حق فروش کلیه، حق اجاره دادن زن و فرزند، حق کارتن‌خوابی و حق آوارگی برخوردار شدند، ولی مگر به این مختصر رضایت می‌دهند؟ به هیچ عنوان! ۸ ماه است که «رایش» هم می‌خواهند! و جنبش سبز برای تأمین همین «حق» است که به راه افتاده.

این جنبش مزور با شعار پوچ «رأی من کو؟» آغاز به «کار» کرده و ۸ ماه است که رسانه‌های انگلوساکسون‌ها می‌کوشند این جنبش انسان‌ستیز را «فراگیر» جلوه دهند.

فراگیر نمایانند «جنبش سبز»، به عنوان جبهه «حق» فقط با هدف «حذف» مدافعان دمکراسی صورت می‌گیرد.



پروپاگاندا غرب می‌خواهد این دروغ بزرگ را در افکار عمومی غرب جایگیر کند که جناح احمدی‌نژاد «بد» است، و اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران که با او مخالفاند، همگی از «جنبش سبز» طرفداری می‌کنند، چون این جنبش «حق» است! به عبارت دیگر، برای بوق‌های سازمان ناتو «مردم» ایران به دو دسته تقسیم شده‌اند، که البته هر دو طرفدار حکومت دینی‌اند، ولی اکثریت «مردم»، طرفدار میرحسین موسوی، یعنی همان مدافع معروف «حق مردم» و «اسلام رحمانی» و رنگ «نبوی» سبز به شمار می‌روند! حال آنکه برای ما هیچ تفاوتی بین احمدی‌نژاد و میرحسین موسوی وجود ندارد. مخالفت ما با «حکومت مقدسات» است. ما به عنوان مدافع دمکراسی و حقوق انسانی، خواهان «جدائی دین از سیاست» هستیم.

برو که جغد نشیند به خانه‌ات ای شیخ
چه خانه‌ها که تو محتاج بوریا کردی

در پایان نگاهی داشته باشیم به مصاحبهٔ کروبی شاید با اشپیگل که در سایت «گویا» انتشار یافته و پیش درآمد ملاقات رابرت گیتس با نیکولا سرکوزی است. به گزارش فرانس پرس در فیگارو، مورخ ۸ فوریه ۲۰۱۰، امروز رابرت گیتس پس از ملاقات با وزیر دفاع فرانسه در کاخ الیزه با نیکولا سرکوزی ملاقات خواهد کرد و ... و در راستای همین ملاقات مقدس، اشپیگل از زبان آخوند کروبی کودن هر چه می‌خواسته منتشر کرده تا بگوید، کروبی می‌جنگد، می‌میرد، سازش نمی‌پذیرد و همان حکومت

«رحمانی» را می‌طلبد که سال ۱۳۵۷، «وعده‌اش» را داده بود! بله، در واقع اربابان کروبی خواهان تکرار همان روزهای شیرین‌اند. اشپیگل از کروبی می‌پرسد، «به آیندهٔ حکومت دینی معتقد هستید؟» کروبی می‌گوید بعله! ولی به آیندهٔ آن حکومتی که وعده‌اش را داده بودیم:

«[...] من همچنان به حکومت دینی اعتقاد دارم. اما [...] به آن حکومت دینی [...] که بر اساس دین رحمانی وعده‌اش را قبل از انقلاب به مردم داده بودیم.»

می‌بینیم که نیاکان ما حق داشتند که آخوند را «پدر سوخته» بدانند. این پدر سوخته‌ها هم «کار» می‌خواهند.

در تزویر و ریا باز شد این بار چنان
بایدش بست، پس از بسته شدن وا نشود
(عارف قزوینی)

